

مکتوب استاد مسلمانیان قبادیانی به شهزاده شاعر سمرقندی در بخارای ۱۹ بهانه‌ای شد برای این یادداشت. راستش یک مدتی سخت شادمان بودم از یاد کرد سمرقند در بخارا که می‌دانم «حیات نعمت» و «وادش ایستد» و دوستانی که در مرکز فرهنگی تاجیکان آیند و روندی دارند از جمله شهزاده جوان از اینکه کسی یاد ایشان کند و غم زبان سمرقندیان را خورد بر خود می‌بالند. من هم از شادی آنان شاد بودم و این را هم به دوستان سمرقندی خود گفتم و هم در گفتگویی شبانه از راه دور با علی دهباشی که سعی اش در بلند برداشتن نام بخارا و سمرقند و هرات و بلخ و خجند مشکور باد.

اما ترسم آن است که مکتوب مهرآمیز استاد مسلمانیان در میان خوانندگان ایرانی که آگاهی دست اولی از آن مناطق ندارند تصویری نادرست از موقع شعر تاجیکان سمرقند ایجاد کند. خروج از وزن و ناستواری زبان از گناهان نابخشودنی در محافل ادب ایران است اما طرح این دو کاستی در شعر شهزاده می‌تواند تصویری اگر نه غیر منصفانه دست کم غیر واقعی از موقعیت زبان و ادب سمرقندیان بدست دهد. در این یادداشت می‌کوشم طرحی از آنچه واقعیت است بدست دهم.

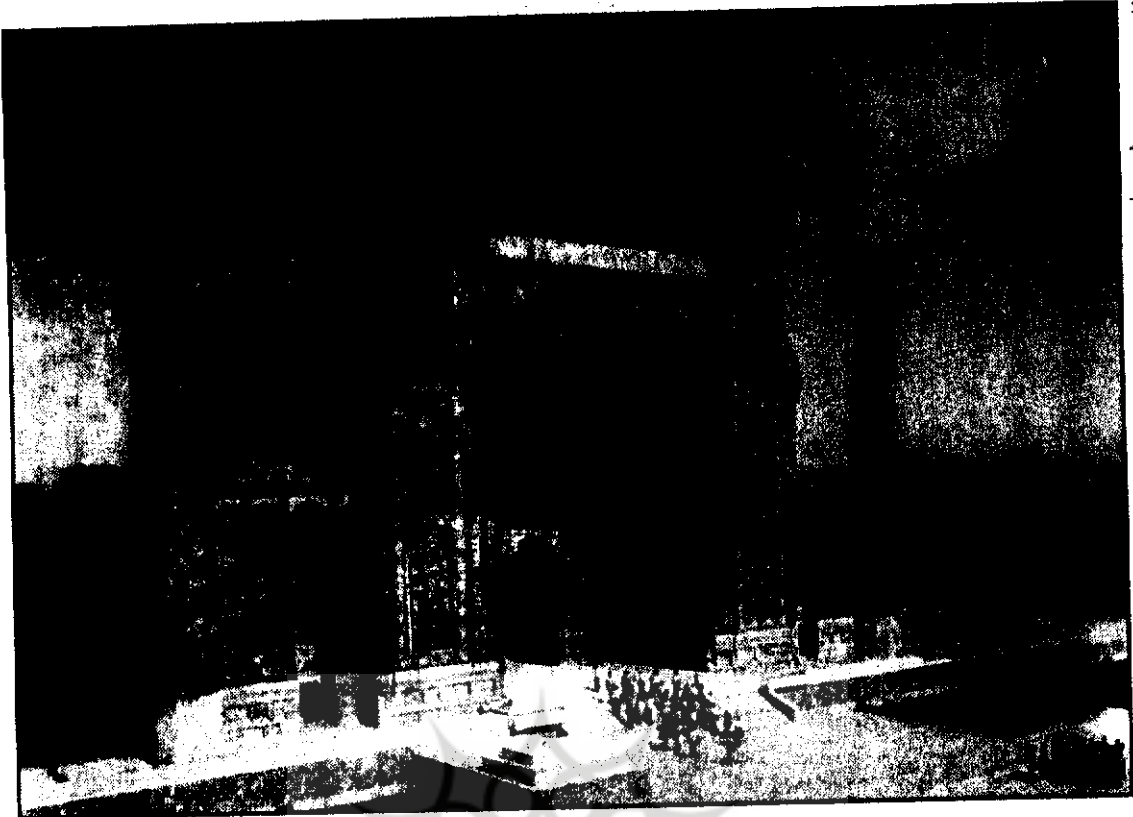
در سنجش زبان و ادب فارسی تاجیکی در حوزه فرهنگی سمرقند و بخارا باید دو نکته را در نظر داشت. نخستین آن نکته‌ای است مشترک میان این حوزه فرهنگی با زبان و ادب رایج در

تاجیکستان: اینکه فارسی تاجیکی بخواهیم یا نخواهیم زیر تاثیر شدید نحو روسی دگرگونی‌هایی پذیرفته که به دلیل ناهمسازی با بافت زبانی فارسی آنرا اینجا و آنجا ناهموار ساخته یا به چشم ما ایرانیان گاه از ریخت انداخته است. وقتی در ۱۹۸۹ با کوشش روشنفکران ملی تاجیکستان قانون زبان به تصویب پارلمان رسید و با رسمیت یافتن فارسی تاجیکی سرانجام روشنفکران توانستند حق فارسی حرف زدن را در محافل رسمی و دولتی بدست آورند، بسیاری از روشنفکران حزبی به مخالفت برخاستند. بعلاوه، شیوه فارسی نویسی روشنفکران ملی که (متاثر از آشنایی آنها با ادب دری افغانستان و فارسی ایران) به پالایش زبان تاجیکی از عناصر روسی گرایش داشت هم مورد اعتراض روشنفکران حزبی قرار گرفت. آنها آشکارا می‌گفتند که شما زبان تاجیکی را از ساخت روسی دور می‌کنید! این اعتراض گویای بسیار چیزهاست و روشن‌ترین دلیل بر اینکه زبان فارسی تاجیکی تا چه حد از خود بیگانه مانده بوده است.

فارسی تاجیکی سمرقند با مشکل مضاعفی روبرو بوده و هست. و این نکته دوم من است. به دلیل آنکه سمرقند از شهرهای تاجیک نشینی است که خارج از قلمرو تاجیکستان در ازبکستان قرار دارد علاوه بر تاثیر زبان روسی بر فارسی با سیاست‌های تقویت زبان ازبکی و محدود ساختن فارسی تاجیکی نیز روبرو بوده است. یعنی تاجیکان سمرقند هم مشکل فارسی تاجیکستان را داشته و دارند که نشستن گرته زبان روسی بر زبان ایشان است و هم مشکل اختصاصی خود را که بی‌پناهی و نابرخورداری از حمایت‌های رسمی و دولتی است. گرچه ماجرا از این هم پیچیده‌تر است و آنها با نوعی مقاومت نهان و آشکار در برابر استفاده از زبان خود و آموزش و گسترش آن روبرویند.

این وضع فارسی سمرقند است. حتی در تاجیکستان هم که وضع بهتر است بسیاری از جوان‌ها تاجیکی را با لکنت حرف می‌زنند. خود آنها می‌گویند که ما به روسی فکر می‌کنیم و به تاجیکی ترجمه می‌کنیم. روسی‌شان روان‌تر از تاجیکی آنهاست. بر این وضع بغرنج مشکل بزرگ خط را هم اضافه باید کرد که اکثر آنها را از خواندن کتاب‌های قدیم خود یا کتب و مطبوعات امروز چاپ ایران که به خط فارسی - عربی است محروم می‌کند. در واقع، تاجیکان در جزیره‌ای بریده از جهان فارسی زبان قرار دارند و تاجیکان سمرقند و بخارا بمراتب بریده‌تر از این جهان‌اند. چرا که ده یک همان مطبوعات تاجیکستان را هم که به خط سیریلیک و زبان تاجیکی است در اختیار ندارند.

در چنین فضایی که به نظر سور رئالیستی می‌نماید است که فارسی زبانان تاجیک سمرقند زندگی می‌کنند. این فضا هیچ شباهتی به آن عصر باشکوه که در آن رودکی می‌زیست ندارد. آن زمان، زبان فارسی از بخارا و سمرقند می‌جوشید و تا اقصا نقاط ایران بزرگ را سیراب می‌کرد.



امروز آن زبان به نشانه‌های پراکنده‌ای از یک شهر پر شکوه که مدفون شده باشد و اینجا و آنجا ستونی و سکه‌ای و پلکانی و طاقی از آن پیدا باشد تبدیل شده است. و سمرقندیان جدا افتادگانی را مانند که زبان خود را با همه پراکندگی همچون نشانه‌ها و یادمانهای یک معشوق گمشده عزیز می‌دارند. ما امروز نمی‌توانیم از سمرقند و بخارا توقع کنیم که پاسدار میراث رودکی باشد. امروز بخارا و سمرقند «کندمند» مصداق «بذینت کی اوفکنند» است.

شعر تاجیکی در چنین شرایطی به صرف گفته شدن عزیز است. نه در چشم ما که آن را فارغ از داستان پر آب چشم فارسی تاجیکی می‌بینیم (و اگر درست ببینیم خواهد بود) بلکه می‌گویم بزرگان سمرقند صرف تلاش جوانان را برای حفظ پیوند خود با زبان مادری‌شان از طریق شعر عزیز می‌دارند و تشویق می‌کنند. آنها هم می‌دانند که این شعر وزن به قاعده ندارد یا زبانش رسا و رودکی‌وار نیست. شاعر هم می‌داند. اما همه بنا را بر این گذاشته‌اند که آنچه می‌توانند بکنند و نخست حیات این زبان را حفظ کنند. در تنگنای حیات یا ممات و محرومیت‌ها و لاکتابی و قطع رابطه‌ها مسئله این است که بیش از این نتوانسته‌اند و گرنه می‌کردند. همین شهزاده را دیده‌ام که با چه شرمی و پس از چه اصرارهای مکرری شعرش را بر می‌خواند. خود را اصلاً شاعر هم نمی‌داند. گرچه من معتقدم از بهترین استعدادهای سمرقند است و کرسی تدریس زبان تاجیکی هم دارد اما شرم می‌کند که چنانکه باید تربیت ادبی در دسترسش نبوده است. او و جوانانی

همچو او با سختی و پشتکار طاقت فرسا خط فارسی را پیش خود آموخته‌اند تا بتوانند از طریق کتب و مطبوعات ایران این تربیت را برای خود فراهم سازند. (اگر خواستید در مقایسه میزان پشتکار آنها را دریابید یک چند تلاش کنید ببینید چقدر زحمت می‌خواهد تاجیکی را به خط سیریلیک خواندن.) من می‌دانم که چه رنجی است شاعر فارسی زبان بودن و خط نخواندن. حتی در میان شاعران سرشناس سمرقند هم کم نیستند کسانی که خط فارسی نمی‌دانند یا بزحمت می‌خوانند و بنابراین دایره مطالعاتشان محدود می‌شود به آنچه از ادب فارسی که به سیریلیک در تاجیکستان انتشار یافته است.

نمی‌خواهم در این یادداشت که در حکم بیان تاثرات شخصی است وارد یک بحث دقیق درباره وزن شعر تاجیکی شوم ولی سخته و خروج از وزن یک مشکل عمومی و شناخته شده در شعر امروز تاجیکی است که بخش مهمی از آن مانند نارسایی‌های زبانی به جدا افتادگی تاجیکان از دو حوزه دیگر فارسی در افغانستان و ایران باز می‌گردد و نیز به اشکالاتی که از نوشتن به خط سیریلیک ناشی می‌شود. حتی شاعران بزرگ و قدرتمند تاجیک از این نقیصه بکلی دور نیستند. اما باز هم وقتی می‌گویم نقیصه احساس می‌کنم بی‌انصافی کرده‌ام. تاجیکان زبان و ادب خود را در شرایط بی‌نهایت دشواری و در توفان بلا با چنگ و دندان حفظ کرده‌اند. این نقیصه‌ها که به چشم ما ساحل‌نشینان می‌آید در مقابل کار بزرگی که آنها کرده‌اند هیچ است.

آنچه امروز می‌توان کرد نخست شناخت جغرافیای فرهنگی و زبانی تاجیکان است و دیگر دست یاری دادن به آنهاست و عزیز داشتن این سوت‌دهان زبان و فرهنگ فارسی. از اینجاست که من کار کسانی مانند علی‌دهباشی را سخت می‌ستایم که با گشاده‌دستی و جوانمردی و فرهنگ دوستی بخارا را بی‌چشمداشتی تا بخارا می‌رساند. دعوت شاعران و نویسندگان تاجیک خاصه سمرقند و بخارا و علی‌الخصوص جوانان از ایشان به ایران و فراهم کردن اسباب آشنایی بیشتر آنها با نبض گرم و زنده زبان فارسی در ایران و تداوم رفت و آمدهای فرهنگی و فرست و گرفت‌های مطبوعاتی آن کار دیگری است که هنوز باید کرد و بیشتر و بیشتر باید کرد. باقی را هوش تند شاعران بخارا و سمرقند خواهد کرد.